

تحلیل و بررسی شعر «خوان هشتم»، اثر مهدی اخوان ثالث

باعرض درود و آرزوی سلامتی برای شما و همه مردم ایران و جهان؛ درس خوان هشتم به صورت کامل بررسی شده است؛ یعنی علاوه بر معنا، تمامی آرایه های ادبی و واژه های مهم و نکات مهم دستور زبان بررسی شده است. هدف از بررسی تک تک ابیات این است که: هنرجویان عزیز بخصوص کسانی که برای قبولی در کنکور تلاش می کنند، نکات و مطالب مهم ادبیات را یک بار دیگر مرور کرده باشند.

یادآوری: هفت خوانی که رستم برای نجات کاووس شاه با پیروزی پشت سر گذاشت :

۱- کشتن شیر درنده ۲- غلبه بر تشنگی ۳- کشتن اژدها ۴- کشتن زن جادوگر ۵- دیوی به نام اولاد و لشکرش را شکست داد ۶- جنگ با ارژنگ دیو و پیروزی بر وی ۷- نبرد با دیو سپید و نجات شاه ایران

واینک مهدی اخوان ثالث از خوان دیگری، «خوان هشتم»، سخن می گوید:



یادم آمد هان! / داشتم می گفتم: آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می کرد / و چه سرمای، چه سرمای / بادبرف و سوز وحشتناک

قلمرو زبانی: خوان: مرحله / خوان هشتم: منظور خوانی است که رستم گرفتارش (چاه) شد / هان: شبه جمله، حرف تحذیر و تنبیه / سورت: تندی و تیزی، حدت و شدت (شبه هم آوا، صورت: چهره) / بیداد: ستم / «ها» در «بیدادها» نشانه کثرت / چه سرمای: جمله تعجبی، واژه آرایه / چه: صفت تعجبی / بادبرف: کولاک، بوران، برفی که با باد همراه باشد، از ترکیبات زیبای ساخت شاعر است.

قلمرو ادبی: شعر نیمایی / وزن: فاعلاتن ... / شب: نماد بیداد و ستم / بیداد سورت سرمای دی:
جانبخشی، کنایه از شدت سرما / دی: مجاز از زمستان – بیانگر ستم در جامعه / سرما، بادبرف،
سوز، دی: تناسب / هان، آن: جناس

بازگردانی: آری به یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم: آن شب هم سوز و تندی سرمای زمستان
شدید بود. آه، چه سرمایی! تند و استخوان سوز بود

پیام: بیانگر بیداد حاکم بر جامعه



لیک خوشبختانه آخر سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس /

... قهوه خانه گرم و روشن بود، همچو شرم

قلمرو زبانی: لیک: ولی، حرف پیوند همپایه ساز / خوشبختانه، آخر: قید / سرپناه: پناهگاه

قلمرو ادبی: بیرون ... سرد همچون ترس: تشبیه / گر چه بیرون تیره بود و سرد همچون ترس:
واج آرای صامت «ر» / قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم: تشبیه / گرم، سرد؛ تیره، روشن:
تضاد / گرم، شرم: جناس / تیره و سرد بودن ترس، گرم و روشن بودن شرم: حس آمیزی / سرد:
ایهام (۱- در برابر گرم ۲- صمیمی نبودن) / گرم: ایهام (۱- داغ ۲- صمیمی و پرمهر)

بازگردانی: اما سرانجام جایی را برای سرپناه پیدا کردم. هر چند که بیرون از آن سرپناه، فضایی
تیره و سرد(بی روح) همانند ترس و هراس بود؛ ولی داخل قهوه خانه (پناهگاه) چون شرم و حیا
گرم و روشن بود.

پیام: فضای یأس آلود و ستم زده جامعه



همگنان را خون گرمی بود. / قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود.

قلمرو زبانی: همگنان: همگان، م همگن / نقال: داستان گو / قلمرو ادبی: خون گرمی بود: کنایه از صمیمیت و مهربانی / گرم، روشن، آتشین: تناسب / آتشین پیغام: کنایه از گیرایی سخن، حس آمیزی / کانون: ایهام (۱- انجمن ۲- آتشدان) / کانون گرم: ایهام (۱- داغ ۲- صمیمی و پرمهر) / گرم: واژه آرایبی

بازگردانی: همگان با هم، صمیمی، خودمانی و یکدل بودند، فضای قهوه خانه گرم و روشن. به راستی که انجمن دوستانه‌ای بود



مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش، چونان حدیث - آشنایش گرم

قلمرو زبانی: نقال: داستانگو / نای: نی، گلو / دم: نفس / چونان: مانند / حدیث آشنایش: داستان های شاهنامه یا داستان کشته شدن رستم / قلمرو ادبی: نای: مجاز از صدا و سخن / دم: مجاز از سخن / ساکت بودن سکوت: تشخیص / ساکت، سکوت: هم‌ریشگی / دمش چونان حدیث آشنایش گرم: تشبیه / چونان: ادات تشبیه / گرم بودن دم: کنایه از گیرایی کلام / صدای گرم، نای گرم، دم گرم، حدیث گرم: حس آمیزی

بازگردانی: مرد نقال نیز سخنانش گرم و گیرا بود. همچنین سکوت و خاموشی اش دیگران را به سکوت وامی داشت و خاموشی اش سنگین، دلچسب و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او (داستان های شاهنامه) دلنشین بود.



راه می‌رفت و سخن می‌گفت / چوبدستی منتشا مانند در دستش، / مست شور و گرم گفتن بود.
/ صحنه - میدانک خود را تند و گاه آرام می‌پیمود.

قلمرو زبانی: منتشا: نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام منتشا (شهری در آسیای صغیر) / شور: شوق، وجد، هیجان / «ک» در میدانک: «ک» تصغیر / پیمودن: طی کردن (بن ماضی: پیمود، بن مضارع: پیما)

قلمرو ادبی: چوبدستی منتشا مانند: تشبیه / مست شور: اضافه استعاری / مست شور: کنایه از این که هیجان همه وجودش را فراگرفته بود / گرم گفتن: کنایه از سرگرم سخن گفتن با تمام وجود / گرم گفتن: حس آمیزی / تند، آرام: تضاد

بازگردانی: (مرد نقال) در حالی که راه می‌رفت سخن می‌گفت، (داستان های شاهنامه را روایت می‌کرد). چوب دستی، همچون عصا در دست داشت و غرق شور و گرم گفتن بود. میدان کوچک (قهوه خانه) را گاهی تند و گاهی آرام می‌پیمود.



همگنان خاموش. / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، / پای تا سر گوش

قلمرو زبانی: همگنان: همگان / خاموش: ساکت / گرد بر گرد: پیرامون / پیمودن: طی کردن (بن ماضی: پیمود، بن مضارع: پیما) / به کردار: مانند

قلمرو ادبی: به کردار صدف: مانند صدف / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید: مردم دور او جمع شده بودند (مشبه) همان طوری که صدف مروارید را فرا می‌گیرد (مشبه به)، تشبیه مرکب، خاموش و پای تا سر گوش (وجه شبه) / واج آرای صامت «گ»، «د»، «ر» / به کردار: ادات تشبیه / گرد: تکرار / مروارید، صدف: مراعات نظیر / پای تا سر: مجاز از همه وجود / پای تا سر گوش: کنایه از بسیار دقیق گوش دادن / پا، سر، گوش: تناسب

بازگردانی: از سوی دیگر همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می‌کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می‌دادند



هفت خوان را زادسرو مرو / یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد / آن هریوه- خوب و پاک-

آیین - روایت کرد: / خوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون ... / من که نامم ماث

قلمرو زبانی: زادسرو: مخفف آزاد سرو یکی از راویان شاهنامه که اهل مرو بود / مرو: شهر مرو / قول: گفته / ماخ سالار: یکی دیگر از راویان شاهنامه که اهل هرات بود / هریوه: صفت نسبی، هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان) / پاک آیین: زرتشتی / ماث: مخفف مهدی اخوان «ثالث / قلمرو ادبی: سرو، مرو، مرو، مرد، مرد، کرد: جناس / واژه آرای: من / واج آرای: «م

بازگردانی: هفت خوان را آزادسرو مروی و یا به قولی «ماخ سالار» آن مرد ارجمند و آن هراتی خوب و پاک دین این گونه روایت می کرد ... اما خوان هشتم را اکنون من شاعر برایتان روایت می کنم من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است.

■

همچنان می رفت و می آمد. / همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد

«قلمرو ادبی: می رفت، می آمد: تضاد / می گفت: واژه آرایی / واج آرایی: «م

بازگردانی: (مرد نقال) همچنان در فضای قهوه خانه گام برمی داشت و همچنان داستان (مرگ رستم) را روایت می کرد و این گونه می گفت:

■

قصه است این، قصه، آری قصه درد است / شعر نیست، / این عیار مهر و کین و مرد و نامرد است بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ - همچون پوچ - عالی نیست.

قلمرو زبانی: این: ضمیر اشاره / عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار / مرجع «این» در «این عیار»: قصه / مهر: مهربانی، عشق / محض: هر چیز خالص، بی غش، بی آرایش. / قصه درد، بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که تهی از جوانمردی اند. / هیچ همچون پوچ ...: شعری که هیچ باشد مانند پوچ و خالی، عالی نیست و ارزشی ندارد.

قلمرو ادبی: قصه، است، نیست: واژه آرایی / است، نیست: تضاد / مهر، کین: تضاد / مرد، نامرد: تضاد / مهر، مرد؛ کین، نامرد: لف و نشر / هیچ همچون پوچ عالی نیست: متناقض نما، تشبیه / واج آرایی «س»، «چ» / خالی، عالی: جناس

بازگردانی: سخن من، داستان درد و رنج مردم است و متکی بر واقعیت. شعری نیست که بر خیال استوار باشد. این داستان، اندازهٔ مهر یک مرد (رستم) و کینهٔ یک نامرد (شغاد) را بیان می‌کند و افشاکنندهٔ خیانت نامردان است. همچون شعرهای بدون درون مایه نیست که فقط ظاهری آراسته داشته باشد. (شعر من متعهد و لبریز از حقیقت است).



این گلیم تیره بختی-هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش-ها، / روکش تابوت-

تختی هاست

قلمرو ادبی: این گلیم تیره بختی هاست: تشبیه / گلیم تیره بختی: اضافه تشبیهی / سهراب، سیاوش: تلمیح به داستان سیاوش و سهراب، نماد انسانهای ستم دیده و پاکدامن / خیس خون بودن: کنایه از تر و تازه بودن / داغ: ایهام (۱- گرم ۲- درد و سوگ) / روکش تابوت تختی: کنایه از ملی بودن ماجراست، تلمیح / تشبیه قصه خوان هشتم به روکش تابوت تختی

بازگردانی: شعر من، گلیم تیره بختی ها و درد و رنج این جامعه است و به خون داغ سهراب ها و سیاوش ها آغشته شده و روکش تابوت پهلوانی چون تختی گردیده است و هنوز تازه است (پهلوانانی چون سهراب و سیاوش و تختی که هر سه ناجوانمردانه کشته شدند).



اندکی استاد و خامش ماند؛ پس هماوای خروش خشم / با صدایی مرتعش لحنی رجز مانند و دردآلود / خواند:

قلمرو زبانی: استاد: مخفف ایستاد / خامش: مخفف خاموش / هماوا: همصدا، وندی: هم(وند)+ آوا (اسم) / مرتعش: لرزنده، دارای ارتعاش / رجز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند

قلمرو ادبی: خروش خشم: استعاره پنهان / رجز مانند: تشبیه / لحنی رجز مانند: کوبنده و دشمن
کوب

بازگردانی: مرد نقال بازایستاد و ساکت شد، پس با صدای خشم آلود و لرزان و آهنگی رجزگونه و
دردناک این گونه گفت:



آه / دیگر اکنون آن عمادِ تکیه و امیدِ ایران‌شهر / شیرمردِ عرصه- ناوردهای هول / پورِ زالِ زر
جهان پهلوی / آن خداوند و سوارِ رخس بی مانند

قلمرو زبانی: آه: شبه جمله / عماد: تکیه گاه، نگاه دارنده؛ آنچه بتوان بدان تکیه کرد / عماد تکیه:
تکیه گاه / شهر: کشور / عرصه: گستره، میدان / نورد: نبرد / هول: ترسناک، وحشت انگیز، ترسناک
/ پور: فرزند پسر / جهان پهلوی: جهان پهلوان؛ منظور رستم است / زر: لقب زال، پدر رستم / خداوند:
صاحب / خداوند و سوارِ رخس: منظور رستم است

قلمرو ادبی: عماد: استعاره از رستم؛ رستم نماد همه پهلوانانی است که در جامعه دیگر مورد احترام
/ و ارزش نیستند و با خدعه از میان رفته اند. / ایران‌شهر: مجاز از مردم ایران / شیرمرد: تشبیه

بازگردانی: آه، دیگر آن تکیه گاه و امید کشور ایران و شیرمرد میدان های ترسناک جنگ، فرزند
زال، پهلوان جهان، آن صاحب و سوارِ رخس بی همتا



آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - / گم نمی‌شد از لبش لبخند، / خواه روز صلح و بسته مهر
را پیمان، / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

قلمرو زبانی: خواه: حرف ربط دوگانه / کین: کینه، انتقام / بهر: برای (هماوا؛ بحر: دریا) / «را» در
«بسته مهر را پیمان»: اضافه گسسته؛ پیمان مهر بسته / قلمرو ادبی: چون کلید ... لبخند: تشبیه
/ کلید: استعاره از خنده / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / کلید، گنج، مروارید:
تناسب / گم نشدن لبخند: کنایه از لبخند همیشگی داشتن / صلح، جنگ: تضاد / مهر، کین: تضاد
/ خواه: واژه آرایه

بازگردانی: و آن کسی که هرگز خنده از لبانش دور نمی‌شد، چه در روز صلح که برای مهر و
دوستی پیمان بسته و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند خورده است.



آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان، / در
تگ تاریک ژرف چاه پهناور، / کشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر، / چاه غدر
ناجوانمردان / چاه پستان، چاه بی دردان، / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور / و
غم انگیز و شگفت آور.

قلمرو زبانی: ایران شهر: کشور ایران، در عهد ساسانیان به کشور ایران، ایران شهر گفته می‌شد. /
تهمتن: «تهم» + یعنی دارنده بدن نیرومند، زورمند، شجاع، دلیر / گرد: پهلوان / سجستانی:
سکستانی، سیستانی / مردستان: جای مردخیز / کوهان: «ان» جمع برای کوه به کار برده است،
آشنایی زدایی (استوارترین کوه) / دستان: لقب زال، پدر رستم / تگ: ته / ژرف: عمیق / کشته:
کاشته / غدر: خیانت، نابکاری / پست: فرومایه / بی درد: بی رگ، بی غیرت

قلمرو ادبی: شیر ایران، کوه: استعاره از رستم / مرد، مردستان: هم‌ریشگی (ستان: پسوند مکان) /
مرد: نماد نیرومندی / تاریک، ژرف، چاه: تناسب / در تک تاریک ژرف چاه پهناور: واج آرایه کسره
(تابع اضافات) / کشته هر سو ... خنجر: استعاره پنهان / نیزه، خنجر: تناسب / چاه: تکرار / چاه
چونان ... ناباور: تشبیه

بازگردانی: آری، اکنون رستم این شیر ایران زمین، دلاور و پهلوان سیستانی، مظهر استواری و
مردانگی، فرزند زال، در ته چاه تاریک و عمیق و پهناوری که از هر سوی بر کف و دیواره هایش
نیزه و خنجر کاشته شده، گرفتار گشته بود. در چاه مکر و نیرنگ ناجوانمردان، چاه فرومایگان و بی
دردان، چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی و غم انگیز و شگفت آور بود

آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند. / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود: / ■
.پهلوان هفت خوان اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

قلمرو زبانی: تهمتن: از «تهم» + «تن» یعنی دارنده بدن قوی، نیرومند، شجاع، دلیر / سنان: سرنیزه
/ پهلوان هفت خوان: منظور رستم است

قلمرو ادبی: رخس غیرتمند: تشخیص / در بن این چاه آبش زهر شمشیر: واج آرایه — /
تناسب: بن، چاه، آب / شمشیر، سنان: تناسب / آبش زهر و شمشیر و سنان: تشبیه / گم بودن:
کنایه از ناپیدا بودن / طعمه دام و دهان خوان هشتم: تشبیه، واج آرایه «ن» / طعمه بودن: کنایه از
در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن / دهان خوان هشتم: اضافه استعاری / خوان هشتم: استعاره از
چاه.

بازگردانی: آری رستم اکنون با اسب غیرتمند و دلاور خویش، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، ناپدید شده و در دام دهان این خوان هشتم (چاه) گرفتار گشته بود

■

و می‌اندیشید/ که نبایستی بگوید هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر./ چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ

قلمرو زبانی: هیچ: ضمیر مبهم / این: صفت اشاره (تزویر: موصوف)/ تزویر: فریب و دورویی

قلمرو ادبی: پست، است: جناس / چشم، ببندد، نبیند: تناسب / چشم را باید ببندد، تا نبیند: واج آرای صامت «ب».

بازگردانی: رستم با خود می‌اندیشید که دیگر نباید چیزی بگوید چرا که این فریب و دشمنی، بسیار بی شرمانه و پست بود و او باید در برابر این نیرنگ، چشم‌های خود را ببندد تا دیگر چیزی نبیند.

■

بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید، / بس که خونش رفته بود از تن / بس که زهر زخم‌ها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید

قلمرو زبانی: گشودن: باز کردن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / گشودش چشم: چشم خود را گشود، «ش» مضاف الیه، جهش ضمیر / خونش رفته بود از تن: خون از تنش رفته بود، جهش ضمیر / کاری: مؤثر / زخم کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود. / زهر زخم‌ها

کاریش: «ش» مضاف الیه زخم، جهش ضمیر / هوشش: مرجع ضمیر، رخس است / از تن حس و هوشش: «جهش ضمیر»، یعنی از تنش حس و هوش

قلمرو ادبی: زهر زخم: شدت کشندگی زخم، اضافه تشبیهی / واژه آرای: بس / حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید: کنایه، از اینکه مرگ رخس رسیده بود.

بازگردانی: پس از این که چشمانش را گشود، رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده و از بس که شدت زخم هایش مؤثر و کشنده بود؛ انگار که هوش و توانش را از دست داده و در حال جان دادن بود.



از تن خود – بس بتر از رخس – / بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می‌دید و می‌پایید. / رخس آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا / رخس رخسند / با هزاران یادهای روشن و زنده...

قلمرو زبانی: بتر: مخفف بدتر / نبودش اعتنا با خویش: جهش ضمیر، اعتنا به خودش نمی‌کرد / پاییدن: مراقبت بودن / طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا؛ سقف سازه‌ای منحنی که زیر پل یا روی دروازه، رواق و مانند آنها می‌سازند؛ در معنای مجازی، بخش قوسی هر چیز مانند ابرو، محراب، ایوان و کمان؛ ایوان سقف دار، رواق / تا: مترادف طاق، یکی / رخسند: تابان، رخشان

قلمرو ادبی: تایی بی‌همتا: متناقض نما / رخس، رخسند: اشتقاق / یاد روشن: حس آمیزی / واج آرای صامت «ت، ط».

بازگردانی: او از تن خود که بدتر از رخس زخمی شده بود، آگاهی نداشت و توجهی به خودش نمی کرد و مراقب رخس بود. رخس آن یکتای گرامی، آن بی همتای بی مانند، رخس درخشان و زیبایی که هزاران خاطره خوش از او به یاد داشت.

■

گفت در دل رخس، طفلك رخس / آه / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

قلمرو زبانی: رخس: آمیختگی رنگ سرخ و سفید / «ک» در طفلك: تحبیب(دوست داشتن و مهربانی) / آه: شبه جمله

قلمرو ادبی: رخس: واژه آرایی / کلید: استعاره از خنده / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان / کلید، گنج، مروارید: تناسب / گم شدن کلید گنج مروارید: کنایه از لبخند نزدن

بازگردانی: رستم در دل خود این گونه می گفت: بیچاره رخس، و این برای نخستین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می شد؛ زیرا رخس گرامی خود را آغشته به خون و نزار می دید.

■

ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او شغاد آن نابردار بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید. / و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید..

قلمرو زبانی: شغاد برادر ناتنی رستم است / شوم: بدشگون، ناخجسته / چاهسار: جایگاه چاه / می پیچید: طنین انداز می شد.

قلمرو ادبی: نابردار: ایهام (۱- ناتنی ۲- نابکار، نامرد) / چه، چاهسار: اشتقاق / چاهسار گوش: اضافه
تشبیهی؛ سار: مانند؛ ادات تشبیه

بازگردانی: ناگهان گویی در کنار آن چاه سایه‌ای را دید. آن سایه شغاد نابرداریش بود که به درون
چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم و نامردانه اش در گوش رستم می‌پیچید.



باز چشم او به رخس افتاد-اما... وای / دید / رخس زیبا رخس غیرتمند / رخس بی مانند / با
هزارش یاد بود خوب خوابیده است / آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در
خواب می‌دیده است...

قلمرو زبانی: هزارش یادبود خوب: «ش» مضاف الیه، جهش ضمیر / وای: شبه جمله در معنای
افسوس

قلمرو ادبی: چشم: مجاز از نگاه / رخس غیرتمند: جانبخشی / رخس: واژه آرایبی / جناس: خوب،
خواب / خوابیده است: کنایه از مرده است / واج آرایبی

بازگردانی: دوباره چشم رستم به رخس افتاد؛ اما افسوس که رخس زیبا و غیرتمند و بی همتای او
با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته، مرده است؛ آنچنان که انگار آن خاطرات خوش را در
خواب می‌دیده است.



بعد از آن تا مدتی تا دیر / یال و رویش را / هی نوازش کرد هی بویید هی بوسید / رو به یال و
چشم او مالید...

قلمرو زبانی: هی: قید، واژه‌ای عامیانه به معنی پیوسته، پیایی / دیر: مدتی دراز / یال: موی گردن

قلمرو ادبی: واژه آرایه «هی» / دیر، مدت؛ رو، چشم: تناسب / جناس: بویید، بوسید

بازگردانی: پس از آن تا مدتی تا زمانی دراز، پیایی یال و روی رخس را نوازش کرد و بویید و بوسید. چهره اش را به یال و چشم رخس مالید.

■

مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید و نگاهش مثل خنجر بود: / «و نشست آرام، یال رخس در دستش / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟

قلمرو زبانی: ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون / جنگ بود این یا شکار: پرسش انکاری / میهمانی بود یا تزویر: پرسش انکاری / تزویر: دورویی

قلمرو ادبی: ضجه می‌بارید: استعاره پنهان؛ کنایه از اینکه بسیار اندوهناک بود / نگاهش مثل خنجر بود: تشبیه / باز با آن آخرین اندیشه‌ها: واج آرایه مصوت «ا»، «ش» / یا، آیا: جناس

بازگردانی: از صدای مرد نقال، ناله و زاری همچون باران می‌بارید (بسیار ناراحت و خشمگین بود) و نگاهش تیز و گیرا بود. رستم آرام در کنار رخس نشست در حالی که یال رخس در دستش بود، در این اندیشه فرورفته بود که آمدن به این دشت برای شکار نبود؛ بلکه برای به دام انداختن و کشتن او بود؛ این میزبانی نبود. بلکه فریب و نیرنگ دشمنان بود.

■

قصه می‌گوید که بی شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابراذر را بدوزد همچنان که
دوخت با کمان و تیر / بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه
نگه می‌کرد

قلمرو زبانی: مرجع «ش» در «زیرش»: درخت / بر آن بر تکیه: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: قصه می‌گوید: تشخیص / نابراذر: ایهام (۱- نانتی ۲- ناجوانمرد) / کمان، تیر: تناسب /
ایستاده، داده: قافیه / بود: ردیف / می‌توانست او اگر می‌خواست: یادآور ضرب المثل خواستن
توانستن است

بازگردانی: او اگر می‌خواست می‌توانست شغاد نابراذر را بکشد؛ همچنان که قبل از مردن با تیری
شغاد را بر درختی که در زیرش ایستاده بود دوخت و کشت.



قصه می‌گوید: / این برایش سخت آسان بود و ساده بود. / همچنان که می‌توانست او اگر
می‌خواست / کان کمند شصت خم خویش بگشاید / و بیندازد به بالا بر درختی گیره ای، سنگی و
فراز آید

قلمرو زبانی: سخت: بسیار / سخت آسان: وابسته و وابسته، قید صفت / کان: که آن / کمند:
ریسمانی که در وقت جنگ یا شکار در گردن دشمن یا شکار انداخته به دنبال خود بکشند. /
کمند: طنابی بلند با سری حلقه‌مانند برای گرفتار کردن انسان یا جانور / خم کمند: حلقه و پیچ و
/ تاب کمند / فراز آید: بالا بیاید

قلمرو ادبی: سخت: ایهام تضاد با «آسان» / کمند شصت خم: مجاز یا کنایه از بسیار بلند

بازگردانی: داستان این گونه می گوید: این کار برای رستم بسیار ساده بود. همانگونه که می توانست
اگر می خواست کمند بلند خودش را باز کند و به درخت یا گیره‌ای بیندازد و بالا بیاید.

■

ور بپرسی راست گویم راست / قصه بی شک راست می گوید / می توانست او اگر می خواست /

لیک...

قلمرو زبانی: ور: و اگر / قلمرو ادبی: راست: واژه آرایبی / گویم، می گوید: اشتقاق / قصه می گوید:
/ جانبخشی

بازگردانی: اگر راستش را بپرسی (بخواهی) من می گویم که آری راست بود. بدون شک قصه راست
می گوید او می توانست که خود را نجات دهد اگر می خواست. اما ... (رستم پیروزمندانه مرگ را
پذیرفت. او مرگ را از زندگانی که در آن به راحتی برادرکشی می شود برتر شمرد.)

پیام: می توانست او اگر می خواست: یادآور ضرب المثل خواستن توانستن است

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

■■■

کارگاه متن پژوهی

۱. تضادّ واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.



باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه ها و عبارت ها / و هر کدام می خواهند
معنای صلح را مرادف اول باشند. طاهره صفارزاده

(صلح ≠ آشتی)



با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی / باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد بیدل دهلوی
(یکرنگی ≠ تزویر)

۲. در متن زیر گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید.

- پاسخ سوال دوم را شما بنویسید و برای من بفرستید. (در واتساپ یا تلگرام).

۳. کدام نوع لحن برای خوانش متن درس مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید. - لحن حماسی؛
زیرا داستان روایتی از داستان ها و دلاوری ها و پهلوانی های رستم است و این درون مایه مناسب
با لحن حماسی است.

۴. در این سروده، «شغاد» و «رستم» نماد چه کسانی هستند؟ شغاد: نماد مرد دورو و نامردونابکار /
رستم: نماد پهلوان یکرو و پهلوانی آزاده

۵. قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود/ کان کلید گنج مروارید او گم شد
(کلید: استعاره از خنده / گنج: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان)

ب) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید
(تشبیه؛ به کردار: وجه شبه؛ صدف بر گرد مروارید: مشبه به)

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود
(تشبیه؛ پهلوان هفت خوان: مشبه / طعمه: مشبه به) (دام خوان هشتم: اضافه تشبیهی) (دهان
خوان هشتم: اضافه استعاری)

۶. مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟ قصه ی نابرداری و ظلم ها و در آخر منظور کشته شدن رستم
است.

۷. درباره ی مناسبت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.
یوسف، به این رها شدن ز چاه دل مبند / این بار می برند که زندانی ات کنند فاضل نظری
در داستان حضرت یوسف و همچنین در داستان شغاد و رستم (خوان هشتم) شاهد بی وفایی و
خیانت برادران هستیم.

۷. شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟
مطلب مهم خیانت و ظلم و ستمی است که بر بسیاری از افراد روا شده است. و همچنین درباره
نابکاری، دورویی و ناجوانمردی سخن می گوید؛ همچنین بر جوانمردی و آزادگی تأکید دارد.
در پایان مجدد یادآوری می کنم پاسخ سوال دوم را بنویسید و برای من بفرستید و همچنین

شعر خوانی «ای میهن» که بعد از کارگاه درس پژوهی آمده است را بخوانید ، صدای خودتان را ضبط کنید و برای من بفرستید.

پایان